**مدت: 41 دقيقه**

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلي الله تعالي علي سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و علي آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله في الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالي فرجه الشريف.

بيان ديگري که براي عدم شمول اخبار علاج موارد عام و خاص من وجه را بيان شده فرمايش شهيد صدر رضوان الله عليه هست. ايشان فرمودند که اگرچه ما تصوير کرديم که تبعيض در اين جا ممکن است چون تعدد وجود دارد. يک شهادت سلبيه هست، يک شهادت ايجابيه هست، اما در عين حال احاديث علاج نمي‌تواند شامل بشود از جهت بعضي الفاظ مأخوذه در اين احاديث. که حالا ايشان حديث شريف قطب راوندي را مورد نظر قرار مي‌دهند که در اين حديث آمده بود: «إذا جائکم حديثان مختلفان» مثلاً. اين واژه حديث باعث مي‌شود که ما بگوييم اين روايت و هر روايتي که مشتمل بر اين واژه هست از اخبار علاج نتواند موارد عموم و خصوص من وجه را بگيرد. چرا؟ براي خاطر اين که خب اگر دو روايت داريم فرض کنيد در همان مثالي که مي‌زديم يک روايت فرمود «عذرة کل ما لايأکل لحمه نجسة» و روايت ديگر فرمود فرضاً «عذرة کل طائر طاهرة» و ما آن حديث اول را بر دوم ترجيح داديم. بگوييم مشمول اخبار علاج مي‌شود و مي‌گويد حديث اول را ترجيح بده «و دع» آخر را. خب آن آخر را که مي‌گويد کنار بگذار آن حديث ديگر را کنار بگذار به کجايش مي‌خواهيد تطبيق بکنيد. به آن شهادت سلبيه مي‌خواهيد يا به خود آن امر ايجابي مي‌خواهيد. اگر به آن سلبي بخواهيد تطبيق بکنيد. يعني آن شهادتي که اين رواي دارد مي‌دهد به سکوتش که امام مخصصي نياورد، قيدي بيان نفرمود به اين مي‌خواهيد تطبيق کنيد يعني اين را رهايش کن. يا آن مشهودٌبه به اين سکوت که کار امام و سکوت امام باشد به آن مي‌خواهيد تطبيق کنيد که امام هم بالاخره مطلبي فرمودند و به حسب شهادت سلبي اين آقا مي‌خواهد بگويد امام هم سکوت کردند و بيان نفرمودند مقيدي، مخصصي، چيزي را. اين که دع الآخر کنار بگذار ديگري را که اين روايت بر آن دلالت مي‌کند. يا لازمه اين که مي‌گويد آن را بگير اين است که آن را کنار بگذار. هر کدام را بخواهيد حساب بکنيد. چون لازمه اخذ به آن اين است که ديگه آن را کنار بگذار. چه اين عبارتي که و دع الآخر. که فرموده است آن را بگير آن را کنار بگذار. اين را مي‌خواهيد به چي تطبيق بکنيد. اگر بخواهيد تطبيق کنيد به آن امر سکوتي، آن امر سلبي چه از ناحيه راوي و چه از ناحيه امام اين امر سلبي. خب اشکالش اين است که به اين امر سلبي حديث صادق نيست. دارد مي‌گويد آن حديث را بگير، آن حديث را رد کن. ظاهرش اين است که حديث، واژه حديث به آن امر سلبي اطلاق نمي‌شود. به خود آن امر سلبي اطلاق نمي‌شود. و هم چنين که بگوييم يک حديثي از امام سراغ دارم. چيه حديثش؟ همين طور نشسته بود حرف نمي‌زد. سکوت امام که کسي نمي‌گويد حديث. يا به سکوت راوي هم نمي‌گويند يک خبري به ما داد، چه خبري؟ نشسته بوديم او ساکت بود. اين خبر را نمي‌گويند. پس بنابراين سکوت نه اسمش حديث است و نه اسمش خبر است. خبرين متعارضين شاملش نمي‌شود حديثين متعارضين هم... حديث هم شامل آن نمي‌شود. و اگر بخواهيد اين را تطبيق بدهيد به آن کلام منقول عن الامام عليه السلام. آن امر ايجابي. بگويد اين حديث را بگير، آن حديث را بگذار کنار. يعني آن امر ايجابي، آن الفاظ، آن‌ها را بگذار کنار. خب اشکالش اين است که يعني آن حديث را بگذار کنار بکله حتي به مورد افتراقش هم ديگه اخذ نکن. مورد اجتماعش را که مي‌گذاري کنار، مورد افتراقش را هم ديگه اخذ نکن به آن کأن لم يکن حساب کن آن حديث را. اين هم خلاف ظاهر اخبار علاج است که در صدد علاج تعارض به مقدار مشکل است. نه کل حرف‌... خب حالا يک جايش مثلاً يک کلامي امام فرموده حالا يک موردش با اين تعارض دارد با آن عموم و خصوص من وجه، نود درصدش، نود و پنج درصدش، نود و نه درصدش تعارض ندارد. حالا يک جايش فقط با اين تعارض پيدا کرده. اين هم خلاف ظاهر اخبار علاج است. پس بنابراين اشکال ثبوتي اين جا وجود ندارد. اشکال اثباتي است که امام کلمه حديث را در عبارت‌شان اخذ فرموده. حديث به آن که قابل تطبيق است لا يمکن أن يراد. به آن که يمکن أن يراد قابل تطبيق نيست. مثل حرفي که در معاملات گفته مي‌شود. ماوقع لم يقصد و ما قصد لم يقع. اين واژه حديث که در اين روايات و بعضي اين روايات آمده اين نسبت به آن که قابل تطبيق است که آن امر ايجابي باشد بگويد آن را کنار بگذار، اين قابل اراده نيست. و خلاف ظاهر است که... به آن که قابل اراده هست که آن امر سلبي باشد حديث صادق نيست. قابل تطبيق نيست.

پس نتيجه اين مي‌شود که به اين بيان مي‌فرمايند که شامل نمي‌شود.

خب اين فرمايش فرمايشي است که درست اگر بگوييم حالا هست، قبول بکنيم فرمايش را گفت راجع به آن احاديثي درسته که کلمه حديث توي آن هست. اما آن رواياتي که کلمه حديث در آن نيست، «ما» هست، چيزي که، خذ بما خالف العامة. اين اشکالي ندارد. خود ايشان هم حالا بعداً يک بياني دارند ايشان بعداً‌ خواهيم گفت که ايشان مي‌فرمايند «ما»ي موصوله همه چيز را مي‌گيرد. و ايشان فقط محاسبه کردند فرمايش‌شان را در آن جايي که واژه حديث هست. حالا ما اضافه کرديم خبر را هم. آن‌هايي هم که دارد خبران مختلفان به همين بيان مي‌توانيم بگوييم که چون خبر گفته نمي‌شود به آن امر سلبي باز. و به آن امر ايجابي هم خبر گفته مي‌شود باز همان اشکال را مثلاً دارد. ولي آن‌جاهايي که هيچ کدام از اين‌ها نيست نه کلمه و واژه خبر است، نه واژه حديث است اگر داشته باشيم و معتبر باشد سندش اين بيان آن جا نمي‌آيد.

سؤال: «ما»ي موصوله ممکن است يا خبر است يا فتوا. قبلاً فرموديد «ما»ي موصوله يا فتواي عام است يا آن حکمي که قاضي عامه مي‌داده يا خود روايت. خب اين‌ها همه باز هم کلام مي‌شود.

جواب: چرا؟

سؤال: فتواي عامه ؟؟؟

جواب: نه. «ما» يعني آن بخشي، آن بخش هم «ما» هست. آن بخشي که موافق عامه است بگذار کنار.

سؤال: شامل ....

جواب: ما نه به خبر تطبيق مي‌کنيم. مفاد خبر. به مفاد خبر. آن بخشي از مفاد خبر مشمول «ما» هست. خذ بماخالف العامة و دع ما... يعني آن بخشي که از معنا و مفاد که موافق عامه است. نه حديث مي‌گوييم نه سکوت مي‌گوييم. مي‌گوييم آن چه آن مضموني که مخالف عامه است.

سؤال: ايشان مي‌خواهد بگويد راوي دو تا کلام دارد. يکي سلبيه که از ؟؟؟ استفاده کرده يکي هم ايجابيه. اين که شما داريد مي‌فرماييد يک کلام است اما مي‌گوييد دو تا مفاد ايجابي و سلبيه داريم. اما اين با شهيد صدر نمي‌سازد. شهيد صدر مي‌گفت دو تا کلام اصلاً رواي دارد. دو تا دال هست. اين که شما مي‌گوييد.

جواب: مي‌دانم ايشان اين طور فرمودند که ما يک امر سلبي داريم يک امر ايجابي داريم کلمه حديث که در روايت مأخوذ است قابل تطبيق بر سلبيه نيست. چون آن حديث نيست. بر ايجابيه هست اما نمي‌شود اراده بشود. چون حديث موضوع حکم واقع شده. جواب اين است که بله توي بعضي روايات حديث موضوع حکم واقع شده همان طور که شما مي‌فرماييد اما توي همه‌اش که اين جوري نيست. آن‌هايي که حديث موضوع حکم واقع شده يا آن‌هايي که خبر موضوع حکم واقع شده اين بيان شما مي‌آيد. آن‌ها شامل نمي‌تواند بشود. اما آن‌هايي که حديث در آن اخذ نباشد «ما»ي موصوله است. «ما»ي موصوله حديث را شامل مي‌شود، سلب را شامل مي‌شود، مضمون را شامل مي‌شود، بخشي از مضمون را شامل مي‌شود. «ما» يعني آن بخشي از مضمون که موافق عامه است. خب اشکال ندارد اين جوري معنا بکنيم.

سؤال: اين با کلام شهيد صدر نمي‌سازد. ايشان سلبي‌ها را خودش کلام مي‌داند. نه مفاد يک کلام.

جواب: بابا ديگه کلام نيست. آن جايي که حديث باشد کلام مي‌شود اگر حديث نبود که کلام نمي‌شود که. فرمايش ايشان در حديث است که مي‌گويد کلام. و الا در غير آن که نمي‌فرمايد کلام است.

خب ايشان هم فلذا خودش فرموده که در ...

إنّ مهم دليل الترجيح هو رواية‌ الراوندي قد اضيف فيه الترجيح بموافقة الکتاب و مخالفة العامه الي الحديثين حيث قال(ع)‌ إذا ورد عليکم حديثان مختلفان فأعرضوهما علي کتاب الله و هذا لايشمل موارد العامين من وجه. . لانّ الحديث لا يصدق علي الشهادة السکوتية السلبية مستقلاً، کما لا يصدق علي جزء مدلول الحديث و هو خصوص دلالته في ماده الاجتماع-فان اريد تطبيقه علي الشهادة السلبية بالخصوص فهو غير صحيح لعدم انطباق العنوان المأخوذ في دليل الترجيح عليهما و إن أريد تطبيقه علي الشهادة الايجابية أو تمام الحديث و هذا منافٍ‌ مع ظهور السياق النفي... سياقيه النفي ؟؟؟ اخبار العلاج يقضي بإنها بصدد العلاج و الاسقاط بمقدار التعارض لا اکثر من ذلک.

اين بيان است. خب ما مي‌گوييم اين بيان شما را قبول. اما بيان شما در کجا مي‌آيد؟ در جايي که واژه حديث اخذ شده باشد يا خبرين اخذ شده باشد. اين را نمي‌توانيد تطبيق کنيد. نه چون حالا به بيان بهتر مي‌‌گوييد احتمال هست که به سه جا مي‌تواند فرض کنيد مي‌خواهيد تطبيق کنيد.

يکي به آن شهادت سلبيه که به اين حديث نمي‌گويند.

يکي به کل ايجابي اين هم که آن مشکله را دارد که پس يعني همه را بگذار کنار حتي مابه الافتراقش را.

يکي نه فقط به آن مقطع جزء آن ايجابي که همان جايي باشد که مخالفت با آن دارد. اين هم اشکالش اين است که به اين جزء هم حديث نمي‌گويند. حديث کلش هست نه خصوص آن جزء حديث باشد.

پس بنابراين جاي تطبيق ندارد و اين همان بياني که گفتيم. آن که تطبيق مي‌شود قابل اراده نيست. آن که تطبيق نمي‌شود مي‌شود اراده کرد ولي خب تطبيق نمي‌شود حديث شاملش نمي‌شود.

جوابي که اين جاممکن است بدهيم خدمت اين بزرگوار و سابقاً‌ هم اشاره‌اي داشتيم...

سؤال: ....

جواب: نه آن جاهايي که ...

سؤال: ....

جواب: نه نه. آن‌ها نه. آن‌هايي که «ما» به کار رفته دو قسم است. يک قسمش هست که قبلش حديثان سؤال کرده اين «ما» معلوم است يعني حديث. آن‌ها هم همان است حکم آن را دارد. آن جاهايي که مسبوق به اين امور و ملحوق به اين امور نيست.

سؤال: ...

جواب: مثل اين که گمان کند ؟؟؟ يکي از خبرهاي حسن بن جحد اين جور باشد.

و اما جوابي که ممکن است خدمت ايشان داده بشود در کل، به کل. اين است که ما نختار که بر آن امر ايجابي حمل مي‌کنيم نه بر آن امر سلبي که بگوييد حديث صادق نيست بر آن. دع يعني آن امر ايجابي را. اما آيا اگر به ايجابي برگردندانيم معنايش اين است که همه را بگذار کنار يا في ما تعارض را بگذار کنار؟ مي‌گويد اين حديث را بگير آن را بگذار کنار. آن را بگذار کنار بالمرة يا في ما تعارض؟ چون دارد علاج تعارض را مي‌گويد و مسأله تعارض را مي‌خواهد حل بکند به تناسب حکم و موضوع مقصود في ما تعارض است. نه يعني کلش را بگذار کنار. بنابراين اگر معنا بکنيم او را، آن حديث را بگذار کنار يعني کل اين حديث را بگذار کنار؟ بله اشکال اين است که.. ظاهرش اين است که اين در مقام است نمي‌شود اراده بشود. تطبيق درسته نمي‌شود اراده بشود. اما اگر بگوييم به تناسب حکم و موضوع آن که عرف مي‌فهمد مي‌گويد آقا آن را رها کن، آن را بگذار کنار يعني في ما تعرض. در موردي که اين حرف تعارض دارد. در آن جايي که با اين ناسازگار است.

سؤال: .... تبعد در صدور که حکم...

جواب‌: نه نمي‌گويد.... نه مي‌گويد بگذار کنار... نمي‌گويد که صادر نشده اين کلام. دع، رها کن آن را. يعني عمل به آن نکن.

سؤال: آقا ضياء و اين‌ها هم همين را مي‌گفتند.

جواب: بابا آقا ضياء يک چيز ديگه مي‌گفت.

خب پس بنابراين نمي‌گويد صادر نشده آن کلام. مثل اين که بگويد. مثل آن جايي که يک دليل گفته أکرم کل عالمٍ، ان گفته لاتکرم الفساق من العلماء مي‌گويد به آن عام رها کن آن قسمتش، آن عمومش را رها کن. به اين خاص اخذ بکن و تخصيص بزن آن را.

اين جا هم دارد همين را ميگويد مي‌گويد اين روايتي که مخالف عامه است بگير، حکم را اين را بگير، آن را ها کن. يعني في ماتعارض با اين رها ک.

سؤال: ؟؟. انصراف داده از آن.

جواب: به آن ؟؟؟ لفظ حديث را شامل خود آن امر ايجابي مي‌کنيم اما وقتي مي‌گويد دع او را در اين مقدار است. يا اگر آن که دع ندارد. لازم اين که مي‌گويد او را بگير اين است آن را در آن قسمتش آن را رها بکن. اگر اين جوري معنا بکنيم اشکالي ندارد کما اين که گفتيم صاحب تسديد الاصول همين جور معنا کردند حديث را.

سؤال: تبعض...

جواب: بابا اين تبعض نمي‌شود. تبعض در صدور اشکال داشت، تبعض در اراده که اشکال ندارد.

سؤال: يعني چه؟ يعني آن‌ها مي‌گفتند که نسبت به مورد اشتراک روايت را قبول نکن، افتراقش را بذپرد...

جواب: نه نه. بگو صادر نشده. يعني نگفته، از زبانش در نيامده. خب يک کلام نمي‌شود هم درآمده باشد هم در نيامده باشد. اما نه اين که آن قسمتش را بگو اراده نشده عمل نکن، اين که عيب ندارد که.

و اين جمعش اين جوري مي‌شود. مي‌گويد آن قسمت را رها کن نه اين که صادر نشده. مي‌گويد رها کن.

سؤال: به حسب ... با آن ثبوتي که درستش کرده بگويد ثبوت ما اثباتش صحيح نيست ديگه. شهيد صدر ثبوتي که مثلاً‌ امثال آقاي خويي گفته بودند گفت با اين ثبوت درست نمي‌شود. اين ثبوت خاص خودش را درست کرد. مي‌گويد به آن ثبوتي که من درست کردم عرفي نيست. در مقام دفاع از ..

جواب: نه دقت بفرماييد. کجايش مي‌گويد عرفي. مي‌گويد عرفي. مي‌گويد اگر بخواهيد به سلبش بزنيد اين که حديث صادق نيست. اگر بخواهيد به خود حديث بزنيد اشکالي ندارد....

سؤال: اين ؟؟؟ کردنش غلطه. کل مدلول،‌ جز مدلول اصلاً ثبوتش را با غير اين‌ها درست کرده بود. جزء مدلول، کل مدلول.

جواب: به حديث که زد ايشان چرا مي‌گويد خلاف عرف است؟

سؤال: نبايد که جزء و کل را مطرح بکنيد.

جواب: حالا صبر کنيد ببينيد. چرا فرمود به حديث که بزنيد خلاف عرف است؟

سؤال: لازمه‌اش تبعض است.

جواب: نه بابا، نه چون لازمه‌اش تبعض است. خواندم عبارتش را، و إن أريد تطبيقه علي الشهادة الايجابيه أو تمام الحديث فهذا منافٍ مع ظهورٍ سياقي نفهمه لأخبار العلاج يقضي بإنها بصدد العلاج ؟؟؟ بمقدار التعارض لا اکثر. درست. جواب اين است که چون در همين مقام است پس وقتي مي‌گويد که آن ايجابي را رها کن يعني همان مقدارش که منافات دارد رها کن نه کلش را رها کن تا شما بگويي منافات دارد با آن امر سياقي. آن امر سياقي قرينه مي‌شود براي اين که بگويد اين حديث را در آن مقدار رها کن. نمي‌گويد صادر نشده،

سؤال: حاج آقا شما ديروز فرموديد اگر به رواياتي که مي‌‌گويد خذ بماخالف العامة و دع ما وافق... اين جا تبعض لازم مي‌آيد. پس بايد بياييم به آن رواياتي که فقط يک قسمت را گفته تمسک مي‌کنيم آن جا تبعض لازم نمي‌آيد. ديروز شما فرمايش‌تان همين بود. که بياييم به آن رواياتي که يک شقش را گفته تمسک بکن آن جا ديگه تبعض لازم نمي‌آيد اما اگر به آن رواياتي که مي‌گويد مخالف عامه را بگير، موافق را رها کن تبعض لازم مي‌آيد. ديروز فرمايش خودتان بود.

جواب: صاحب کلام هست. امروز تکرار مي‌کنيم اين حرف را. نه اين جوري. گفتيم بايد در آن‌هايش حرف بزنيم نه اين که آن‌‌هايش هم معنايش اين است. گفتيم قدر متيقن آن است فعلاً‌ در آن مي‌گوييم. که تدع الاخر نداردفعلاً‌ آن را. ببينيد پس اگر ما اين روايات را اين جوري بگوييم. بگوييم آن روياتي که مي‌گويد خذ بماوافق الکتاب و دع ما خالف الکتاب يعني دع ما خالف الکتاب في مورد تعارض. در مورد ناخواني‌اش با آن نه مطلقا. خب ديگه خلاف ظهور سياقي نيست. اصلاً‌ اگر معناي عبارت اين باشد.

سؤال: مراد از همان اول مقيد بوده.

جواب: بله معنايش اصلاً اينه.

سؤال: اصلاً اين خروج از بحث است با حرف شهيد صدر نمي‌سازد. شهيد صدر طبق آن ثبوتي که درستش کرد بايد بگويد آن ثبوت من عرفي نيست. ثبوت ايشان اين طوري بود که دو تا شهادت سلبي‌ها با هم تعارض مي‌کند...

جواب: شهيد صدر آن مطلب را براي اين که در جايي که وحدت هست بخواهيم بگوييم صدور را درست کنيم يعني مرجحات صدوري را چه جور مي‌توانيم تصويرش بکنيم در عامين من وجه..

سؤال: حسب فرض آن يکي راه‌ها هم غلط است. بايد از همين راه...

جواب: صبر کنيد. نه آقاي عزيز خوب دقت کنيد. شهيد صدر براي اينکه مرجح صدوري را تصوير کنند آمدند گفتند که ما مي‌آييم دو تا چي درست مي‌کنيم تا از وحدت بياوريم بيرون. صدوري. اما جايي که صدوري نيست به صدور کاري ندارد مثل مرجح مضموني، مثل مرجح جهتي که قبول دارند موافقت کتاب، مرجح صدوري نيست، مضموني است. و مخالفت عامه هم مرجح جهتي است و صدوري نيست. ما هم داريم عرض مي‌کنيم ما دو تا مرجح که بيشتر نداريم. اين روايت قطب رواندي هم که شما قبول داريد، روايت قطب راوندي که داريد از باب مثال يا اهم روايات علاج ذکر مي‌کنيد اعرضوهما علي کتاب الله و علي اخبار عامه هست. پس مرجح صدوري نيست اين‌ها. مرجح جهتي و مرجح مضموني است. وقتي مرجح صدوري نبود مضموني و جهتي بود اگر بگوييم آقا معنايش اين است که مي‌‌گويد آن حديث را بگذار کنار معنايش اين نيست که يعني آن حديث را بالمرة بگذار کنار. يعني في ما تعارض. به تناسب حکم و موضوع يعني في ما تعارض بگذار کنار آن را و عمل به آن نکن. بنابراين مشکلي پيش نمي‌آيد و اين که شما مي‌فرماييد که اگر بخواهيم به سلبي بزنيم آن جوري مي‌شود اگر بخواهيم به اين بزنيم معنايش اين است که کل حديث را بگذار کنار. نه معنايش اين نيست که کل حديث را بگذار کنار. اين به تناسب حکم وموضوع يعني في ما تعارض بگذار کنار. حتي نمي‌گويد في ما تعارض صادر نشده. چون مرجح صدوري نيست. مي‌گويد آن را بگذار کنار عمل نکن. خب اشکالي ندارد. پس بنابراين اين که ايشان... اين کلام در حقيقت همان من تقرير دارم مي‌کنم و همان مطلبي که قبلاً‌ عرض کرديم از شيخنا الاستاد در تسديد الاصول. که اصلاً مفاد کلام. عرف اين جوري مي‌فهمد. مي‌گويد بگذار کنار آن را يعني في ما تعارض.

خب در عامين متباينين يعني آن جا که دو تا روايت تباين کلي داشته باشند ما تعارضش همه‌اش است. بايد همه‌اش را بگذاري کنار. اين جا که عموم و خصوص من وجه است ماتعارضي بخشي از آن است خب آن را بگذاريد کنار.

سؤال: از قبيل عام و خاص مي‌شود اين که شما فرموديد؟

جواب: بله. يعني خاص قرينه مي‌شود که... نمي‌شود که عام صادر نشده. قرينه مي‌شود که درعام اراده نشده آن قسمتش را در عام نبايد عمل کرد. اين جا هم همين مي‌شود.

خب پس بنابراين، اين راهي هم که ايشان براي عدم شمول فرموده است مي‌توانيم اين جور از آن تخلص کنيم. علاوه بر آن حرفي که ديروز عرض مي‌کرديم. ديروز ما عرض کرديم که اين دو تا خبر متعارض خبرين متعارضين خب در اثر تعارض ادله نتوانست بگيرد اين دو تا را. اين که ادله نمي‌تواند اين دو تا متعارض را به نحو عموم و خصوص من وجه را بگيرد اين مع غض النظر از اخبار علاج است وقتي اخبار علاج را ضميمه مي‌کنيم و پيدا مي‌شوند اخبار علاج موجب انقلاب وصف مي‌شود. ما يک انقلاب نسبت داريم که ان شا‌ء الله بحثش مي‌آيد. يک انقلاب وصف مي‌شود. مع غض از اخبار علاج اين‌ها متعارضين هستند. با توجه به اخبار علاج مي‌شود قرينه و ذوالقرينه. اگر اخبار علاج نبود آن مي‌گويد که عذرة کل ما لا يأکل لحمه نجسة، آن مي‌گويد عذرة کل طائر طاهرة، توي کلاغ مثلاً‌ اين‌ها با هم تعارض پيدا مي‌کند. چون ما لا يأکل لحمه مثلاً هست کلاغ پس آن مي‌گويد نجسة، اين طائر است آن مي‌گويد پاک است. اين جا با هم تعارض مي‌کنند لولا ادله علاج. تعارض دارد. ادله علاج به ما مي‌گوييد شما چون اين مخالف عامه هست اين عذرة کل ما لايأکل لحمه، اين را بگيريد. مراد من اين جاست. خب وقتي شارع گفت مراد من اين جاست به دلالت التزام مي‌گويد پس آن جا مراد جدي من نيست. آن مراد جدي مولي نيست. خب مراد جديش نبود ديگه تعارض ندارند اين دو تا با هم ديگه. ادله حجيت خبر واحد مي‌تواند آن را بگيرد بلااشکال. آن که نمي‌توانست بگيرد در اثر اين که وصف تعارض داشتند. با توجه اخبار علاج وصف تعارض تبديل مي‌شود، انقلاب مي‌شود به ملائمت بين اين حديث و آن حديث. به اين که اين مراد جدي ما آن است که در اين خبر گفته شده بنابراين آن جا مراد جدي ما نيست وقتي مراد جدي مولي نبود خب اشکالي ندارد مي‌گوييم آن صادر شده ولي اين بخشش مراد جدي نيست مثل عامي که مخصص دارد. نه اين که عام صادر نشده، عام صادر شده به اندازه مخصص مراد جدي مولي نيست. بنابراين، اين هم يک قسم انقلاب است. يک انقلاب نسبت داريم که ان شاء الله بحثش مي‌آيد که نسبت را عوض مي‌کند يعني به اين معنا که مثلاً‌ قبلاً تباين کلي بود حالا بعد از اين که تخصيص مي‌خورد يکي تبديل مي‌شود تباين کلي به عموم و خصوص مطلق. از تباين کلي برمي‌‌گردد نسبت به عموم و خصوص مطلق. اين چيزي است که بعداً خواهد آمد. اما اين جا انقلاب در وصف است. نه در نسبت. هنوز هم اين دو تا عام و خاص من وجه هستند. نسبت عام و خاص من وجهي از بين نمي‌رود. اما وصف تعارض تبديل مي‌شود به وصف آخري با توجه به اين. بنابراين اشکالي ندارد به اين بيان هم بگوييم اخبار علاج شامل مي‌شود.

اين بيان، با آن بيان قبلي که از تسديد الاصول نقل کرديم فرقش اينه. که در آن بيان قبلي اصلاً مي‌گويد مفاد اين خود اين حديث... خود اين دارد مي‌گويد که آن را به اين مقدار بگذار کنار. خود لسانش اصلاً اينه. در اين بيان نمي‌گوييم که لسان اين است. مي‌گوييم وقتي که ضميمه شد اخبار علاج را ضميمه کرديم تبادل وصف مي‌شود شمول ادله حجيت نسبت به آن بلااشکال مي‌شود به ادله حجيت خبر ثقه تمسک مي‌کنيم در آن خبر مرجوح چون اشکالي ديگه ندارد که ما آن خبر مرجوح را اخذ بکنيم. خب اين بحث پايان يافت راجع به آن قسم اول.

اين جا شهيد صدر رضوان الله عليه يک مطلبي دارند اين مطلب را در دوره مباحث فرموده‌اند.در دوره بحوث مثل اين که نفرمودند يا چشم من نخورد در بحوث که مطرح کرده باشند. در مباحث حضرت آقاي حائري دام ظله آن جا تقرير فرمودند و آن اين است که ايشان مي‌فرمايد اگر اخبار علاج هم نگيرد عامين من وجه را نسبت به ماوفق الکتاب و ما خالف العامه ولي اخبار علاج هم نگيرد بايد همين قانون را آن جا هم پياده بکنيم به خاطر جمع عرفي و مقتضاي جمع عرفي اصلاً‌ اين است. و به عبارةٍ أخري اين اخبار علاجي که دارد مي‌گويد ما وافق الکتاب را بگير يا ما خالف العامه را بگير يک مطلب تعبدي را نمي‌گويد. براساس يک مطلب طبق قاعده است. بنابراين، آن اخبار هم صرف نظر از آن اخبار هم بکنيم قاعده اقتضاء مي‌کند که ما در عامين من وجهي که يکي‌اش موافق کتاب است و يکي‌اش مخالف کتاب است موافق کتاب را بگيريم و مخالف کتاب را هم در مقداري که مخالف کتاب است دست برداريم و به آن عمل بکنيم. و هم چنين مخالف عامه را کنار بگذاريم،.... مخالف عامه را بگيريم و به موافق عامه در آن مقداري که موافق عامه است عمل نکنيم. ولو اخبار علاج هم بگوييم اصلاً شامل نمي‌شود. به چه بيان؟

بياني که ايشان افاده مي‌فرمايد اين است که مي‌فرمايند وقتي دو تا خبر تعارض داشته باشد يعني دوتا خبري که در تعارض بدوي، غير مستقر در وهله برخورد مي‌بينيد با هم ناسازگاري دارند ابتدائاً عرف به حسب قواعد محاوره مي‌آيد توي مدلول استعمالي اين‌ها دستکاري مي‌کند. اگر توي مدلول استعمالي نشد در رتبه بعد مي‌رود در مراد جدي، سر مراد جدي. مثلاً فرض کنيد اخباري داريم که دلالت مي‌کند بر اين که کفار نجس هستند. به صراحت دلالت مي‌کند بر..... عکسش... دلالت مي‌کند بالصراحه بر طهارت کفار. ما اخبار اين جوري داريم. از آن طرف اخباري داريم که ظهور دارد در نجاست کفار. خب اين دو طايفه خبر آن بالصراحه مي‌گويد کفار پاک هستند اين بالظهور مي‌گويد کفار نجس هستند. مدلول استعمالي اين دو تا،‌ اين ظهور در نجاست است آن صراحت در طهارت است. يک وقت اين جا ما مي‌گوييم که جمع عرفي اين دو تا دارند به اين که به قرينه آن اخباري که صراحت در طهارت دارند حمل مي‌کنيم اخباري که ظهور در نجاست دارند بر نجاست تنزيهي. اين که مکروه است مزاوله با آن‌ها. و ترتيب آثار طهارت با آن‌ها. مکروه است. اگر گفتيم اين نمي‌شود. نجاست را حمل بر تنزيه کردن اين خلاف ظاهر است. اين عرفي نيست. اگر اين راه بسته شد اين جمع را نتوانستيم بکنيم حالا عرف مي‌رود سر مراد جدي. مراد جدي اين جا برخلاف آن مراد استعمالي متعاکس است. يعني آن که ظاهر در نجاست بود اين از نظر مراد جدي قطعاً مخالف عامه است چون عامه قائل به طهارت کفار هستند. نمي‌شود اين جا امام تقيه کرده باشد. اما در آن طهارت چي؟ چون حرفي است موافق عامه. آن طهارت حرفي است در مراد جدي که نگاه بکنيم پس عرف در اين جا چه مي‌گويد؟ از آن جا که دستش قطع شد مي‌آيد مي‌گويد خب معلوم است امام آن که فرموده طاهر است. بالصراحه فرموده آن را براي تقيه گفته. و اين که فرموده نجس است براي بيان حکم واقعي فرموده. اين جمعي است که عرف مي‌کند حالا اين ميزان را شما بياييد در عام و خاص من وجه. همين قانون جمع عرفي را بياييد در عام و خاص من وجه. اگر يک ... آن جا فرموده: «عذرة کل مالايأکل لحمه نجسة» اين جا فرموده: «عذرة کل طائر طاهرة» و عامه حرف‌شان چيه؟ عامه حرف‌شان اين است که همه مأکول اللحم‌ها پاک هستند. فلذا آن روايت را مقدم داشتيم. آن روايتي که مي‌گويد که نجسةٌ. خب وقتي نظر عامه اين شد که آن‌‌ها دارند مي‌گويند عذره هر عذره ما لايأکل لحمه‌‌اي چه طائر باشد، چه غير طائر باشد پاک است. پس معلوم مي‌شود اين جا که فرموده هر طائري عذرة هر طائري اين جا فرموده است که پاک است الان کدام موافق عامه مي‌شود؟ اين که گفته طاهر است موافق عامه مي‌شود. چون اين‌ها مي‌گويند پاک است. اين قسمتش را معلوم مي‌شود که براي چي فرموده؟ عرف اين جوري جمع مي‌کند. مي‌گويد اين قسمتش را معلوم مي‌شود براي تقيه گفته. اين بخش را براي تقيه فرموده. اين مال مخالفت عامه. موافقت اين.... اين قسمت موافقت و مخالفت عامه را مي‌گويند طبق قاعده است، اين جوري. اما در قسمت موافق کتاب و مخالف کتاب. آن جا را هم ايشان اين جوري درست کرده. فرموده ما به اخبار علاج آن جا احتياج نداريم. آن جا يک اخباري داشتيم که آن‌ها مي‌‌گفت ما خالف الکتاب باطلٌ، زخرفٌ، لم أقله. ما خالف الکتاب «ما» آن موصوله است. شامل حديث مي‌شود، شامل مذهب مي‌شود، شامل بخشي از کلام مي‌شود، شامل مضمون کلام مي‌شود. شامل همه اين‌ها مي‌شود. خب اگر يک روايتي مثلاً گفت که اکرم العالم. يک روايتي گفت لاتکرم الفاسق خب در عالم فاسق اين‌ها تعارض مي‌کنند. حالا اگر از کتاب خدا فهميديم «هل يستوي الذين يعلمون و الذين لايعلمون» فهميدم براي علم خيلي مرتبه قائل است به جوري که فسق و اين‌ها مانع احترام عالم نمي‌شود. حيث علم‌شان. مثلاً اگر کسي گفت ما از کتاب خدا، روح کتاب خدا اين را مي‌فهميم. خب اين جا آن حديثي که مي‌گويد لاتکرم الفاسق اين اطلاقش، اين شمولش که مي‌گويد فاسق حتي اگر عالم باشد حرام است اکرامش با کتاب خدا نمي‌سازد. پس آن حديثي که مي‌گويد ماخالف الکتاب درست نيست بگذار کنار آن حديث مي‌گويد اين بخش مراد نيست در لاتکرم الفاسق. آن فاسقي که عالم است مراد نيست. خب وقتي آن مراد نشد معارضه‌ بين اين دو تا ديگه از بين مي‌رود. بنابراين آن مي‌شود فاسق غيرعالم قهراً. خب تخصيص مي‌زنيم. پس ما به اخبار علاج احتياج نداريم. طبق همان قانون، طبق آن روايات در موافقت کتاب اين حرف را مي‌زنيم.

سؤال: زخرف اخبار علاج نبود.

جواب: نه آن اخبار علاج نبود. چون... پس بنابراين، اين بياني است که حالا ايشان فرموده در دوره سابقه اين مطلب را در مباحث الاصول ايشان فرمودند. آيا اين مطلب تمام است و ما مي‌توانيم طبق قاعده اين حرف را بزنيم و بگوييم ولو اخبار علاج نباشد توي عموم و خصوص من وجه‌ها اين بايد همان عملي را بکنيم که اگر اخبار علاج را مي‌‌گفتيم شامل است. اين مطلب را ان شاء الله فردا بررسي بايد بکنيم. وصلي الله..

**پايان جلسه.**